

دکتر جواد محدثین

کتابی که بهانه دست اکبر گنجی شد

به اهتمام:

پایگاه اینترنتی تراث

info@toraath.com

کتابی که بهانه دست اکبر گنجی شد

دکتر جواد محدثین*

سایت تابناک* - ۱۷ اسفند ۱۳۸۸

اشاره

پیش‌تر در مقاله «تلاش بی ثمر گنجی، در انکار امام عصر(ع)» اشاره شد، که آقای اکبر گنجی اخیراً به طرح مباحثی درباره‌ی اعتقادات دینی پرداخته است. چنان که در آن مقاله ملاحظه می‌شود، رویکرد انکارگرایانه‌ی وی در موضوع مهدویت، همراه با ادعاهایی غیرمستند است که شاید بتوان گفت تهور گنجی در طرح آن‌ها، جایگزین استنادش شده است. مباحث وی، البته پیش‌زمینه‌های مختلفی دارد که در این نوشتار، به یکی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

وی در مصاحبه اخیر با BBC، انکار امام زمان (عج) را به کتابی نسبت داده که موضوع سخن ما است. عبارت وی چنین بود: «در کتاب مهم آقای مدرسی، "مکتب در فرآیند تکامل" نشان داده شده که هیچ‌گونه شاهد تاریخی مبنی بر وجود فردی به نام امام دوازدهم وجود ندارد و شیعیان هم پس از گذشت چهارده قرن، حتی یک دلیل هم ارایه نکرده‌اند که موجودی به نام امام زمان وجود دارد.»

در ادامه نشان خواهیم داد که این ادعا درباره کتاب مذکور، البته بسیار دور از واقع، و غیر منصفانه است. از سوی دیگر، مقاله پیش‌گفته گوشه‌ای از شدت بی‌پایه‌گی ادعای فوق درباره استنادات «وجود حضرت حجة بن الحسن العسکری (ع)» را نشان می‌داد و اندکی از قرائن تاریخی وجود امام عصر(ع) در منابع تشیع و تسنن را ارائه می‌نمود. موضوعی که درباره آن، کتب مستقل و مفصلی مانند «منتخب الأثر فی الامام الثانی عشر(ع)» تألیف حضرت آیه الله صافی گلپایگانی در دست است.

* استاد دانشگاه

* <http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=89155>

تأکید مؤلف کتاب «مکتب در فرآیند تکامل» بر غیرقابل تردید بودن عقیده مهدویت

کتابی هم که آقای گنجی نام برده، نه تنها حاوی چنین ادعای گزافی نیست، بلکه بر قطعیت وجود آن حضرت، و کثرت مستندات آن تکیه و بخشی را نقل نموده است.

مؤلف این کتاب، سال گذشته که گنجی ادعایی شبیه مورد فوق را ابراز کرده بود، طی مقاله‌ای که در سایت تابناک نیز انعکاس یافت، ادله اثبات وجود حضرت مهدی(عج) را چنان متواتر و قطعی دانست، که:

«اگر پیامبری پیامبران سلف ثابت شود، تمام مراحل بعد، تا وجود و حضور حضرت مهدی به

استدلال قطعی ثابت است و اگر در وجود و حضور حضرت مهدی تردید شود، تمام مراحل پیشین

تا پیامبری نخستین پیامبر مورد تردید قرار خواهد گرفت.»*

آقای سید حسین مدرسی طباطبایی، که در کسوت روحانیت است، همچنین در مقدمه کتاب خود، پس از تأکید بر استحکام براهین امامت شیعی و استمرار آن تا پایان جهان، و اشاره به یکی از این ادله، حضرت بقیة الله (عج) را «مصدق اصل لزوم امامت تا پایان جهان» معرفی و اشاره می‌نماید که در دشواری‌های زندگی، حضور آن مولای کریم را با تمام وجود، به تجربه عینی دریافته است.

ایشان همچنین در (صفحه ۱۸۸) کتاب، یکی از اسناد حقاقت شیعه ۱۲ امامی را با این تعبیر که «کارکرد آن در حد اعجاز است»، حدیث بسیار مشهور از قول پیامبر اکرم (ص) می‌داند که در جامعه اسلامی شایع بود و براساس آن، حضرت پیش‌بینی فرموده بودند که پس از ایشان دوازده خلیفه خواهند آمد و این حدیث را بسیاری بزرگان اهل سنت، از همان قرن دوم هجری نقل کرده بودند.

پس چرا این کتاب دستاویز انکار شده است؟

اکنون سؤال این است که با وجود تصریحات فوق، کدام ویژگی در کتاب آقای مدرسی، دستاویز چنان انتسابی به ایشان می‌شود؟ (ناگفته نماند که لاقلاً در یک مورد دیگر نیز - بزرگواری که قصد ذکر نامش را ندارم - در سلسله مباحثی که طی چند سال قبل، بر ضد ساختار عقاید شیعی ارائه کرد، استناد خود به برخی مطالب کتاب مذکور را - بدون آن که از آن نام ببرد - لو داد ...)

*

در مقام پاسخ، ابتدا یادآور می‌شوم که هدف آقای مدرسی از تألیف این کتاب، آن طور که از مقدمه‌اش به دست می‌آید، ارائه دسته بندی شده‌ی حکایات و منقولات تاریخی، جهت حصول دیدگاهی صحیح از روند تاریخی تشیع است.

مؤلف در مقدمه، شدیداً تأکید می‌ورزد که:

«آنچه در این دفتر آمده، تاریخ فکر است، نه تجزیه و تحلیل مبانی عقیدتی، یا نقد و بررسی باورهای مذهبی. این که چگونه جامعه بر حقایق آگاه، و واقعیت‌ها در تضارب آراء و مباحثات فکری و کلامی آشکار می‌شود، ربطی به حقانیت آن معتقدات و مبانی ندارد.»

این تذکر ظاهراً برای پیش‌گیری از همان استفاده‌های مورد بحث ما از کتاب، صورت گرفته است. (که طبعاً شامل سوءاستفاده و بدفهمی از مطالب می‌شود.) مؤلف در عبارات فوق پیشاپیش هشدار می‌دهد که مخاطب کتاب، اختلافات و اضطراباتی را که در روند تاریخی شکل‌گیری یک اعتقاد مشاهده می‌کند، به حساب عدم حقانیت آن عقیده نگذارد.

وی در پاورقی صفحه ۱۲۹ کتاب نیز، ضمن بیان برخی اختلاف نظرها درباره امامت حضرت جوادالائمه (ع)، در یادآوری مشابهی نوشته:

«تذکر این نکته ضروری است که تمام این بحث‌ها در مورد برخورد جامعه شیعه با مسئله امامت است، نه «اساس الهی واقعی آن» که بسیار برتر از تطورات تاریخی، و پذیرش یا عدم پذیرش مردم است.»

مثالی برای تذکر فوق، این که قتلی اتفاق افتاده و شما به استناد گواهی شهود کاملاً قابل اعتماد، قاتل را می‌شناسید. اکنون ممکن است در بررسی پرونده‌ای که برای این قتل تشکیل شده، با گزارش‌ها، طرح احتمالات، اقراریر و اظهارنظرهای متفاوت مواجه شوید. طبعاً برخی افراد، فرضیات مورد نظر خود را بیان کرده‌اند، ممکن است بعضی دروغ‌هایی را بافته باشند، حتی احتمال دارد کسانی به قصد سوءاستفاده یا تسویه حساب شخصی و ... اتهاماتی را مطرح نموده باشند و ...

اما مطالعه این قبیل و قال‌ها و فراز و نشیب‌هایی که در پرونده موجود است، برای شما که از طریقی مطمئن به اصل حقیقت آگاهی، تردیدی ایجاد نمی‌کند، یا بهتر بگوییم، نباید ایجاد کند.

البته تذکر آقای مدرسی در جای خود، صحیح و منطقی است؛ اما مسئولیت نویسنده را در نحوه گزارش‌دهی تاریخی نمی‌کاهد.

در مثال اخیر، فرض بر این بود که اخبار و اطلاعات مندرج در «پرونده قتل» مختلف و متنوع است، و می‌تواند مخاطب را - به ویژه اگر فاقد اطلاعات حقوقی باشد - دچار سردرگمی کند؛ اما در همین وضعیت، اگر ارائه گزارش از این پرونده، با دقت و انضباط انجام نشود، قطعاً زمینه این سردرگمی و حتی اشتباه در تشخیص مهیاتر می‌شود. این کاری است که گاه برخی گزارش‌گران یا نشریات، با آب و رنگ دادن به بخشی از جزئیات و ابعاد یک پرونده انجام می‌دهند، و با تیتراژها و ... اطلاعات را ناموزون منعکس می‌کنند. سخن در این است که متأسفانه در کتاب «مکتب در فرایند تکامل» چنین اتفاقاتی رخ داده است.

یکی از ویژگی‌های این کتاب، کثرت ارجاعات و مدارک است؛ اما در بعضی مباحث اساسی و مبنایی، مشاهده می‌شود که این فراوانی آدرس‌دهی به منابع، در کنار ضعفی که در سازماندهی نقلیات و تعیین جایگاه حقیقی گزارش‌های تاریخی وجود دارد، حتی نتیجه معکوس داده و مخاطب را به سوی نتیجه‌گیری‌های ناصحیح سوق می‌دهد.

نمونه‌هایی از ضعف ساختاری کتاب

چون سخن ما در موضوع «مهدویت» بود، نمونه‌هایی را از همین بخش کتاب می‌آوریم. در صفحه ۱۵۱ آمده است:

«بشارت تولد این مولود مبارک [حضرت ولی عصر(عج)] را، به دلایلی که خداوند بر آن آگاه‌تر است به شدت از عامه مردم پنهان نگاه داشتند و جز چند تن از خواص حضرت عسکری(ع) و ارحام نزدیک، کسی را بر آن آگاه نساختند. این چنین بود که در هنگام رحلت آن امام همام جز همان افراد زبده و منتخب که محرم این سرّ الهی بودند، کسی از وجود فرزندی برای حضرت عسکری خیر نداشت.»

در عبارات فوق، انعکاس حقیقت تاریخی طوری است که - در بهترین تعبیر - موجب برداشت غلط یا سوءاستفاده می‌شود، بدین شرح که:

۱ - استناد «پنهان نگاه داشتن ولادت حضرت مهدی (عج)» به «دلایلی که خداوند بر آن آگاه‌تر است»، لااقل نوعی ابهام‌آفرینی ناموجه است؛ زیرا اولاً شواهد تاریخی به وضوح، علت این امر را که حفظ جان آن حضرت از تعرض دستگاه خلافت بوده، نشان داده است.

ثانیاً مدارکی که مؤلف، برای این بخش آورده، اکثراً به علت یاد شده، اشاره کرده‌اند. ارشاد مفید، مناقب ابن‌شهر آشوب، اعلام الوری هر سه مدرک فوق - که تأکید می‌کنم، از پاورقی کتاب استخراج شده - بیان می‌کند که امام عسکری (ع)، ولادت حضرت مهدی (عج) را پنهان نمودند، به دلیل: «سختی شرائط زمانی، و شدت جستجوی حکومت از آن حضرت و عزم جدی آنان بر بازداشت ایشان» با این وضع چرا باید مؤلف محترم، تعبیری را به کار برد که به خواننده القا می‌کند این اختفاء، جهت ابهام‌آمیزی دارد؟

۲ - چنان‌که ایشان نیز - البته باز هم نارسا - بیان داشته، ولادت حضرت مهدی (عج) از همگان پنهان نشد. عبارت منابعی که در پاورقی کتاب آمده چنین است: «فلم یره الا الخواص من شیعتہ» «حضرت مهدی (عج) را جز خواص شیعیان ندیدند.» اما ملاحظه کنید که مؤلف، تعبیر «جز چند تن از خواص حضرت عسکری (ع)» را به کار برده است. در واقع آقای مدرسی، قید «چند تن» را افزوده است.

گمان نمی‌کنم در ذهن شما مخاطب گرامی، از تعبیر فوق، چیزی بیش از ده نفر شکل بگیرد، در صورتی که در کتاب «کمال‌الدین» - که در پاورقی همین بخش از کتاب، به آن ارجاع داده شده - در باب «ذکر من شاهد القائم ع و رء آه و کلمه» «ذکر کسانی که حضرت قائم (ع) را دیده و با ایشان سخن گفته‌اند» که مشتمل بر ۲۵ حدیث است، تنها در حدیث دوم، راویان که سه نفرند، می‌گویند:

«اندکی قبل از وفات حضرت عسکری (ع)، در منزل ایشان حضور داشتیم و چهل نفر بودیم. آن حضرت فرزند خود را به ما نشان داده، فرمودند: این امام شما پس از من، و جانشینم بر شما است...»

در حدیث شانزدهم باب، شیخ صدوق نام بیش از شصت تن از کسانی که آن حضرت را ملاقات کرده‌اند، نام برده است.

شیخ مفید نیز در ادامه بخشی از «الارشاد» که در پاورقی عبارات مورد بحث از کتاب «مکتب در فرایند تکامل» ذکر شده، بایی با عنوان «ذکر کسانی که امام دوازدهم را دیده‌اند...» منعقد کرده (جلد ۲، صفحه ۳۵۱)، و پس از ذکر موارد متعددی از این افراد می‌نویسد: «امثال آن چه نقل کردیم، فراوان است...»

ملاحظه فرمایید که بیان تعبیرات «نادقیق»، بلکه «ناصحیح»، به ویژه وقتی پی‌درپی بیاید - که متأسفانه در بخش‌هایی از کتاب چنین است - می‌تواند ذهن مخاطب را به سمت نتیجه‌گیری‌های غلط سوق دهد. واقعاً چرا باید با القای این که دلیل پنهان داشتن ولادت امام عصر (عج) مخفی بوده، و با بیانی که تعداد مشاهدین آن حضرت را از واقعیت کمتر نشان می‌دهد، تصویری مبهم و سؤال‌انگیز در ذهن خواننده ترسیم شود؟

ادعای نادقیق و غیرمستند درباره اعتقاد به استمرار امامت

در بخش دیگر از کتاب (صفحه ۱۶۸)، آقای مدرسی بیان عجیبی دارد که مغایرتش حتی با مدارک پاورقی کتاب، سؤال‌انگیز است:

«شیعیان [در سال‌های آغاز امامت حضرت مهدی (ع)] می‌پنداشتند که حضرتشان، با رفع مشکلات اضطراری موجود و خطر عاجل، به زودی ظهور فرموده و به قاعده اجداد طاهریین به امور امامت قیام خواهند فرمود و رشته امامان حق همچنان در خاندان گرامی آن وجود مقدس تا یوم القيامة استمرار خواهد یافت.»

گرچه ایشان توضیح می‌دهد که این اعتقاد، بلافاصله تصحیح گردید و شیعیان متوجه شدند که حضرت مهدی (ع) آخرین امام هستند؛ اما سخن ما این است که ادعای آقای مدرسی، اساساً بی‌سند و مبنا است.

در پاورقی، از جمله به «المقالات و الفرق» - صفحه ۱۰۲ و ۱۰۶، و «فرق الشیعة» - صفحه ۱۱۶ و ۱۱۸ ارجاع داده شده است. عبارات این دو کتاب کاملاً شبیه یکدیگر است، لذا بررسی یکی از آنها کافی است. مؤلف کتاب نخست، سعد بن عبدالله اشعری قمی (متوفی ۳۰۱) از بزرگان شیعه است. به تعبیر نجاشی: «شیخ هذه الطائفة و فقیهها و وجهها» (رجال نجاشی، صفحه ۱۷۷، شماره ۴۶۷)

وی در برشمردن گروه‌های شیعی پس از امام عسکری(ع)، اول «امامیه» را معرفی می‌کند که به امامت فرزند آن حضرت معتقد شدند. البته وی در این جا، به دوازده بودن تعداد ائمه(ع) تصریح نکرده، اما سخنی هم که بر برداشت آقای مدرسی شهادت دهد، نیاورده است.

ترجمه عبارتی که از صفحه ۱۰۲ این کتاب، مورد استناد آقای مدرسی قرار گرفته، چنین است:

«امامیه معتقدند که خداوند بعد از رحلت امام حسن بن علی(ع)، حجتی بر بندگان و خلیفه‌ای در سرزمین‌هایش دارد که فرزند آن حضرت است ... و امت را بر اساس سنن ائمه پیشین، که در بازماندگان آنان، در نظام «جانشینی فرزند بر پدر» تا قیامت جاری است، هدایت می‌کند؛ و پس از حضرات امام حسن و حسین(ع)، دیگر امامت به برادر منتقل نخواهد شد؛ و تا قیامت، جز در نسل امام حسن عسکری(ع) قرار نخواهد داشت.»

وی در ادامه نیز چند بار تأکید می‌کند که امامیه، انتقال امامت به برادر را جایز نمی‌دانند. در صفحه ۱۰۶ نیز مجدداً می‌گوید: «تا خدا خدا است، امامت در نسل حضرت عسکری(ع) خواهد بود و به برادر، عمو و پسر عمو و ... تعلق نمی‌گیرد ... اجماع شیعه بر این است.»

این همه تأکید بر این که امامت در نسل امام عسکری(ع) ادامه دارد، و انتقال امامت به برادر و موارد دیگر منتفی است، طبعاً به دلیل شدت انکار نویسنده، نسبت به امامت جعفر، برادر امام عسکری(ع) و احتمالاً دیگر ادعاهای باطل مطرح در آن زمان بوده است.

در عین حال مؤلف در طی پنج صفحه که به معرفی عقیده امامیه پرداخته، نام امام زمان(ع) را ذکر نکرده، بلکه به تفصیل (۲/۵ صفحه) و مکرراً درباره مخفی بودن آن حضرت و حکمت آن، و حتی عدم جواز جستجو از نام و جای ایشان و ... سخن گفته؛ و سپس مجدداً تأکید نموده که «جستجو درباره آن حضرت، و مکان ایشان، و سؤال از حال و وضع ایشان حرام است و حلال و مجاز نیست؛ چرا که جستجوی این امور و آشکار ساختن آن چه خداوند از ما پوشانده، و اعلام امور و معرفی نام ایشان حرام و کمک به ریختن خون آن حضرت و شیعیانشان و شکستن حرمت ایشان است.»

مطالعه این پنج صفحه نشان می‌دهد که تمام همت و تلاش مؤلف، بر این دو امر است: «نفی انتقال امامت به غیر فرزند، و از جمله به برادر» و «نفی مؤکد اعلام چیزی از نام و وضع و حال امام عصر(عج)»

حال در این فضا، پرداختن نویسنده به موضوع دوازده امام، و این که حضرت ولی عصر(ع)، آخرین امام هستند، طبعاً به دلیل تمرکز مؤلف بر دو مطلب فوق است؛ و وی اساساً درباره‌ی ایشان هیچ سخن دیگری، مگر فرزندی امام یازدهم(ع)، غیبت حضرت، و ضرورت شدید در عدم اظهار چیزی از امور ایشان نگفته است.

علاوه بر توضیحات فوق، دلیل روشن دیگری داریم که مسئله ختم امامت به وجود مقدس امام دوازدهم(ع)، برای جناب سعد بن عبدالله اشعری قمی امر واضحی بوده؛ و آن، نقل «حدیث مشهور لوح» که در آن نام و مشخصاتی از یکایک دوازده امام(ع) آمده، توسط وی است. در این حدیث قدسی، خداوند متعال خطاب به رسول اکرم(ص)، موضوع وصایت و جانشینی ایشان را یادآور شده و سپس یکایک اوصیاء پیامبر(ص) را نام برده، تا پس از ذکر نام امام عسکری(ع) فرموده: «ثم أكمل ذلک بابنه رحمة للعالمین» «سپس به وسیله پسر حسن بن علی(ع) که رحمتی برای جهانیان است، امر وصایت را کامل می‌گردانم.»

بنابراین وی قطعاً به این امر که حضرت حجة بن الحسن(ع) آخرین وصی پیامبر اکرم(ص) هستند، وقوف و اعتقاد داشته است.

برخی ضعف‌ها و آسیب‌های کتب «ملل و نحل»

آقای مدرسی برای ادعای مورد بحث، دو سند دیگر از کتب تاریخ و فرقه‌شناسی در پاورقی ارائه داده است.

قبل از پرداختن به نقد عبارات فوق‌الذکر، لازم است مطلبی را درباره کتب «ملل و نحل» توضیح دهیم، یعنی کتاب‌هایی که به ثبت فرقه‌ها، مذاهب و دسته‌جات مختلف، در ملل یا اقوام و ادیان می‌پردازند.

طبعاً در تألیف چنین کتبی، شمارش گروه‌ها و زیرگروه‌های بیشتر، به دلیل ایجاد (یا القای) جامعیت کتاب، نوعی امتیاز و برتری تلقی می‌شود، اما از سوی دیگر ممکن است همین امر، موجب فرقه‌سازی‌های

غیرواقعی و آب‌وتاب دادن‌های غیرعلمی، از گاه‌ها کوه‌هایی ساختن، و ... شود. این اتفاق، حتی بدون آن که اغراض دیگری مانند قصد تخریب یا تبلیغ یک مذهب در بین رقیبان، وجود داشته باشد، قابل تحقق است؛ تا چه رسد به این که درباره تشیع، این عوامل نیز به فراوانی در تاریخ وجود داشته است.

این آفت، به فراوانی در کتب «ملل و نحل» وجود دارد و توسط محققین نیز مورد نقد قرار گرفته که بحث تفصیلی آن، مقتضای مقال نیست، و ما به ارائه نمونه‌هایی اکتفا می‌کنیم.

مثلاً در برخی از این کتب، آن‌جا که بحث فرقه‌های غالیان منشعب از شیعه مطرح شده، با اسامی فراوانی برمی‌خوریم که قرائن تاریخی وجود آن‌ها را تأیید نمی‌کند، و یا حتی رد می‌نماید؛ تا آن‌جا که به نام اصحاب طراز اول ائمه معصومین (ع)، فرقه‌های ساختگی و خیالی معرفی شده است؛ و نهایتاً معلوم می‌شود که کسانی قصد داشته‌اند با مبالغه در باب کثرت این فرق، مسئله غالیان را در تاریخ شیعه، حادث‌تر از آن‌چه که بوده نشان دهند، تا این کار را دست‌مایه تضعیف تشیع بنمایند. (ر.ک: «غالیان، کاوشی در جریان‌ها و برآیندها» نعمت‌الله صفری فروشانی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی ع)

به عنوان نمونه دیگر، ثبت گرایش‌های شیعه امامیه، پس از رحلت حضرت امام عسکری (ع) در کتاب «المقالات و الفرق» را -که مؤلف آن، خود شیعه است- شاهد می‌آوریم. برخی از انشعابات شیعیان در آن زمان را که این کتاب ذکر کرده، بدین شرح است:

- گروهی گفتند: «امام عسکری (ع) از دنیا نرفته‌اند و غائب شده و ایشان قائم هستند...»
- گروهی گفتند: «امام عسکری (ع) از دنیا رفته، و پس از مرگ زنده‌اند!» و قائم هستند...» (به تفاوت این دو گروه توجه کنید!)
- گروهی یازده امامی شدند؛ و اعتقاد به ضرورت قیام قائم نداشتند.
- گروهی گفتند: «امام عسکری (ع) از دنیا رفته و امامت قطع شده، تا روزی که خداوند قائمی از آل محمد (ص) را که از دنیا رفته برانگیزد؛ حال امام عسکری (ع) باشند یا یکی از پدران ایشان، زیرا قیام و خروج مهدی (ع) قطعی و مورد اجماع امت است.»

مؤلف سپس چهار گروه را نام می‌برد که همگی پس از امام عسکری(ع)، با تفاوت‌هایی، به امامت برادر ایشان جعفر معتقد شدند.

سایر کتب فرقه‌شناسی نیز همین مطالب و بیش از این‌ها را ذکر کرده‌اند.

ممکن است انشعابات فوق، یا بسیاری از آن‌ها واقعاً هم به نوعی وجود داشته‌اند، اما با چه تعداد عضو و وزن اجتماعی؟ و با چه ماندگاری زمانی؟

ملاحظه کنید، ما اکنون در کشور خود، ده‌ها حزب ثبت شده داریم. اما شاید اعضای بعضی از آن‌ها به عدد انگشتان دو دست هم نرسد؛ و روشن‌تر این که بسیاری، در تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه ما، نقش اثرگذاری ایفا نمی‌کنند، اما در عین حال حزبی رسمی‌اند.

اگر محقق در بررسی یک فرایند سیاسی، همه این احزاب را لیست کند و یکایک، موضع‌گیری آنان را در مسئله مورد بحث بازگو نماید، کتاب ضخیمی خواهد شد. حال اگر کسی این کتاب را بدون اطلاع از وضعیت آن احزاب و وزن اجتماعی آن‌ها مطالعه کند، انبوهی از مطالب در ذهنش شکل می‌گیرد که در عالم واقع بدان میزان وجود ندارد.

بله، شاید گفته شود کار آن محقق صرفاً ثبت گرایش‌ها و رویکردها بوده و این مراجعه کننده به کتاب است که باید با اطلاعات پیشینی خود به حقیقت متوازن و عینی دست یابد.

توضیح فوق ممکن است نویسندگان کتب تخصصی «ملل و نحل» را کم یا زیاد تبرئه کند (البته نه در همه موارد، به ویژه در غرض‌ورزی‌ها)، اما قطعاً شامل حال کتابی مانند «مکتب در فرایند تکامل» که مخاطبی عام دارد، نمی‌شود. (عام نه به معنی عموم اقشار جامعه، بلکه مخاطبینی که بسیاری از آن‌ها متخصص یا حتی دانشجوی تاریخ اسلام و مانند آن نیستند.) این عمومیت، به روشنی از مقدمه کتاب نیز دریافت می‌شود.

از قضا آقای مدرسی، خود نیز فرقه‌های منشعب از تشیع، پس از امام عسکری(ع) را پررنگ و بعضاً با تفصیل نقل کرده است.

اما واقعیت بیرونی، پس از امام عسکری(ع) چگونه بود؟

آقای مدرسی، خود در صفحه ۱۶۵ کتاب نوشته است: «در سال ۳۷۳ که شیخ مفید فصل فرقی شیعه مندرج در کتاب مجالس خود را می‌نوشت، کسی از اتباع او [جعفر] را سراغ نداشت.» و به سخن شیخ طوسی اشاره کرده که در سال ۴۴۷، در «الغیبة/۱۳۳» می‌نویسد: «جعفر تلاش کرد تا جای امام عسکری (ع) را نزد شیعیان بگیرد، اما کسی این را نپذیرفت؛ پس به حاکم وقت متوسل شد، و مال زیادی خرج کرد و هر راهی به نظرش می‌رسید که او را به این هدف برساند در پیش گرفت، اما هیچ نتیجه‌ای عایدش نشد.»

جالب‌تر از این، گزارش ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری از علمای مشهور اهل سنت (متوفای ۳۲۴ هجری) است، که در کتاب مشهور خود «مقالات الاسلامیین» (که در سال ۲۹۷ هجری، یعنی تنها ۳۷ سال پس از امام حسن عسکری (ع) تألیف کرده)، (در جلد ۱/صفحه ۱۷) تصریح می‌کند: «جمهور (یعنی اکثریت قریب به اتفاق) شیعه پس از حسن بن علی عسکری، فرزند وی محمد را امام می‌دانند و در نظر آن‌ها او همان غایب منتظر است که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد.»

در مقایسه گزارش‌های فوق با گزارشی که صاحب «المقالات و الفرق» (با وجود شیعه‌گی او و منتفی بودن احتمال سوء نیت درباره وی) ارائه نموده، متوجه می‌شویم که فرقه‌های نام برده شده در آن کتاب، اگر هم واقعیت داشته‌اند، جمع اندکی را تشکیل داده‌اند که قوت و وجاهتی در عقیده‌شان نبوده و به زودی مضمحل شده‌اند.

برای اجتناب از طولانی شدن سخن، نمونه دیگری از سستی آراء کتب «ملل و نحل» را در ادامه مقاله به صورت ضمیمه می‌آوریم.

ذکر این نمونه‌ها برای آن است که شمه‌ای از فضای غبارآلود و ابهام‌آمیز کتب فرقه‌شناسی - اعم از آن که مؤلف آن‌ها موافق مذهب مورد نظر باشد یا مخالف - برای خواننده محترم روشن شود. نتیجه آن که اگر نقل این حقایق تاریخی - به ویژه در استناد به کتب «ملل و نحل» - با تحلیل و بارگذاری صحیحی صورت نگیرد، می‌تواند وضعیت مبهمی (اما دور از واقعیت) را در ذهن مخاطب شکل دهد. روشی که نگارنده، آن را یکی از اشکالات مهم کتاب «مکتب در فرایند تکامل» می‌داند.

ارائه آراء شاذ و نادر از کتب «ممل ونحل»، به عنوان سند

اکنون بازگردیم به دو مدرک دیگری که آقای مدرسی، برای ادعای «عقیده به استمرار امامت پس از حضرت مهدی (عج)» ارائه کرده است. متن عبارات ایشان در پاورقی صفحه ۱۶۸ کتاب بدین شرح است:

نیز «کتاب الشجرة» ابوتمام، ذیل سخن از صنف چهارم از فرقه مفضلیه (در اصطلاح مؤلف یعنی قائلین به تداوم امامت در حضرت رضا و فرزندان او) که می‌گفتند: «الامامة باقیة فی اولاد محمد بن الحسن ثابتة الی ان یخرج المهدی و لیس لائمتهم حد و لا نهائة»؛ همچنین ببینید «التنبیه و الاشراف» مسعودی: ۲۳۱ «و اصحاب النسق منهم القائلون بان الله لا یخلى کل عصر من امام قائم بالحق ظاهر او باطن، و لم یقطعوا علی عدد محصور و لا وقت معین معلوم»

منبع نخست یعنی «کتاب الشجرة» (چاپ ۱۹۹۸، بریل، لایدن، هلند)، کتاب غیرمشهوری در بحث فرقه‌شناسی و مؤلف آن ابوتمام، یکی از داعیان اسماعیلی در قرن چهارم است. وی در این کتاب تلاش کرده تا در کنار مذهب خود که طبعاً آن را برحق می‌داند، هفتاد و دو فرقه دیگر مسلمانان را - که براساس حدیث مشهور از رسول خدا(ص) بر باطل‌اند - معرفی کند. وی در این کار، دست به تقسیم‌بندی‌هایی زده است که بعضاً به خود او اختصاص دارد؛ مثلاً اهل سنت را به چهار فرقه حنبلی، مالکی، شافعی و ظاهری تقسیم کرده و ذکری از حنفیان به میان نیاورده است.

سهم مذهب امامیه از این میان، پنج فرقه است. ابوتمام اولین دسته از این پنج گروه را «ناووسیه» دانسته است که مدعی بودند امام صادق (ع) از دنیا نرفته و «قائم آل محمد (ص)» هستند.

حال این که چرا مؤلف ناگهان فرق شیعه را از این‌جای کار آغاز کرده، معلوم نیست؛ ولی به هر تقدیر نشانه‌ای از تشتمت و نابسامانی موجود در کتب فرقه‌شناسی است، که بدان اشاره کردیم.

وی دومین گروه را «مفضلیه» یعنی پیروان «مفضل بن عمر» از اصحاب امام صادق (ع) می‌داند و سپس شیعه اثنی‌عشری را یکی از زیر شاخه‌های این گروه معرفی می‌کند. باید گفت ارائه چنین جایگاهی برای شیعه اثنی‌عشری، ابتکار عجیب و منحصر به فرد این مؤلف است. وی در معرفی این گروه از «مفضلیه»

می‌نویسد: «الصف الأعظم منهم يقولون بان الامام بعد رسول الله(ص) علی بن ابی طالب ثم الحسن ثم الحسين ثم محمد بن الحسن و ان محمد بن الحسن لم یمت و لایموت حتی یخرج فیملاً الارض عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً و هم الامامیة الاثنی عشریة»

وی سپس سه شاخه دیگری را که برای «مفضلیه» قائل شده، معرفی می‌نماید. گروه دوم را این‌طور معرفی کرده که معتقد بودند «قائم آل محمد(ص)» پس از امام محمد بن الحسن (ع) قیام می‌کند، به این دلیل که امیرالمؤمنین (ع) وصی بوده‌اند و نه از امامان دوازده‌گانه.

گروه سوم معتقد بودند که پس از امام محمد بن الحسن (ع)، دو امام دیگر خواهند بود، که دومین آنان «قائم آل محمد (ص)» خواهد بود!

در نهایت گروه چهارم، آن است که مورد استناد آقای مدرسی قرار گرفته، یعنی آنان که می‌گفته‌اند: «امامت تا خروج حضرت مهدی، در فرزندان امام محمد بن الحسن (ع) برقرار خواهد بود؛ و بر تعداد خاص و زمان مشخصی تکیه نکرده‌اند.»

اکنون ملاحظه فرمایید که به این مدرک‌دهی آقای مدرسی، چند اشکال وارد است:

- کتاب مزبور، علاوه بر دارا نبودن مرجعیت و اعتبار خاصی در فرقه‌شناسی، حاوی مباحث زیادی در مخالفت با نقل‌های مشترک و متفق علیه کتب مرجع «ملل و نحل» است.
- در معرفی جایگاه «شیعه اثنی عشری» در زیر گروه «مفضلیه» سخن عجیبی مخالف سخن همه ارباب فرقه‌شناسی گفته است.
- در تقسیم‌بندی چهارگانه «مفضلیه» نیز زیرگروه‌های عجیب سیزده امامی و چهارده امامی و «معتقدان به امامت، بدون تعداد» ذکر کرده است که در کتب مشهور «ملل و نحل» اثری از آنها نیست.

اما علاوه بر آن که اساس استناد آقای مدرسی به کتاب مذکور، آن هم در یک قول نادر، مورد اشکال است، حتی نقل ایشان از محتوای کتاب هم دقیق نیست؛ بدین شکل که:

اولاً ابوتمام، «شیعه اثنی عشری» را که گروه اول از «مفضلیه» شمرده، معتقد به امامت دوازده امام تا حضرت حجة بن الحسن (عج) دانسته و گروه چهارم را که به ادعای او، برای امامت عدد معین قائل نبودند، به عنوان گروهی مستقل از «شیعه اثنی عشری» معرفی کرده است. بنابراین، ادعای آقای مدرسی که عقیده گروه چهارم را به حساب شیعیانِ اوائل غیبت صغری گذاشته، بر فرض صحت قول ابوتمام هم بی دلیل است. به تعبیر دیگر، بر فرض که گروهی، به «امامت، بدون عدد معین قائل بوده‌اند»، این چه ربطی به وضعیت شیعیان اثنی عشری در اوائل دوران غیبت صغری دارد، و آقای مدرسی به چه دلیل این عقیده را به آنان نسبت داده است؟

- ثانیاً ابوتمام، گروه اول یعنی «شیعه اثنی عشری» را با تعبیر «الصف الأعمم منهم»، اکثریت آن چهار گروه دانسته، ولی آقای مدرسی، حتی این احتیاط را به خرج نداده که عقیده گروه چهارم فوق‌الذکر را - که بنا بر رأی ابوتمام، اقلیتی بوده‌اند - به جمعی از شیعیان نسبت دهد، بلکه عموم شیعیان را، آن هم در دوره‌ای خاص، یعنی در ابتدای غیبت صغری، معتقد به نظر مذکور دانسته است.

اما درباره استناد آقای مدرسی، به گفته مسعودی در «التنبیه و الاشراف» که «اصحاب النسق» را قائل به «امامت، بدون تعیین تعداد محدود» معرفی کرده، باید گفت:

- مسعودی «اصحاب النسق» را یکی از زیرگروه‌های «قطعیه امامیه» دانسته، و قبل از آن «اثنی عشریه» را نیز یک گروه از همانان (قطعیه امامیه) شمرده است (التنبیه و الاشراف / صفحه ۱۹۸: والقطعیة بالإمامة الاثنا عشریة منهم الذین ... وأصحاب النسق منهم القائلون بأن ...). لذا بر اساس نظر وی نیز این‌ها دو گروه مستقل‌اند. در نتیجه آقای مدرسی، بر فرض صحت نظر مسعودی، باید برای دو ادعا دلیل ارائه کند؛ اول این که «اصحاب النسق» مذکور در اوائل غیبت صغری وجود داشته‌اند؛ و دوم این که گروه مذکور، در آن زمان عموم شیعیان را - که به نظر ایشان پس از مدتی «اثنی عشری» شدند - دربرمی‌گرفته‌اند.

- سخن فوق مبتنی بر قبول کلام مسعودی است؛ اما نظر وی در معرفی «اصحاب النسق»، اساساً مورد تأیید سایر کتب «ملل و نحل» قرار ندارد، و لذا نمی‌تواند مورد اعتنا باشد.

یادآور می‌شود بر اساس توضیحاتی که راجع به کتب «ملل و نحل» گذشت، و تشتت و نابسامانی موجود در آنها، استناد به یک قول نادر در یک کتاب، دقیق و علمی نیست.

در نتیجه سخنان ابوتمام و مسعودی، لاقلاً به جهت عدم تأیید از سوی مجموعه کتب «ملل و نحل»، قابل اعتنا نیست. مثلاً در دو کتابی که بیشتر ذکر شد، و مورد استناد آقای مدرسی نیز قرار داشت، یعنی «المقالات و الفرق» و «فرق الشیعة» و همچنین سایر کتب مرجع این رشته، مانند «مقالات الاسلامیین، ابوالحسن علی بن اسمعیل الاشعری، متوفای ۳۲۴»، «الفرق بین الفرق، عبدالقاهر بن طاهر بغدادی، متوفای ۴۲۹»، «الفصل فی الملل، ابن حزم، متوفای ۴۵۶»- که مؤلفین آنها سنی‌اند- اثری از ادعاهای مذکور نیست.

نتیجه‌گیری

در کتاب «مکتب در فرایند تکامل»، نحوه گزارش مسائل تاریخی در مواردی، با نوعی ابهام آفرینی همراه است که می‌تواند مخاطب را با تردید نسبت به برخی وقایع تاریخی مواجه سازد.

کثرت مدارک ارائه شده در پاورقی‌ها، که کتاب را در نظر خواننده، محققانه می‌نمایاند، در کنار ویژگی یادشده اثر منفی مضاعفی را به بار می‌آورد، زیرا مؤلف گاه هر مدرک غیرمشهور و با هر درجه از اعتبار را، به منزله یک دلیل قطعی - و نه صرفاً یک قرینه - لحاظ نموده و بر اساس آن حکم داده است.

ویژگی فوق در کتاب به شکلی است که تصریحات آقای مدرسی در مقدمه کتاب و اظهارات منتشر شده دیگر ایشان، مبنی بر باورمندی مستحکم خود به مبانی تشیع دوازده امامی، و اصولی مانند «مهدویت شیعی» و «عصمت» و ... نتوانسته مانع برداشت‌هایی مغایر با این مبانی، از کتاب شود.

لازم به تأکید است که موارد ذکر شده در مقاله حاضر، اندکی از بسیار است، و نگارنده در چند مقاله تفصیلی دیگر، به موارد متعدد و مشابه از ضعف‌های ساختاری کتاب «مکتب در فرایند تکامل» پرداخته است. (ضمیمه مقاله در صفحه بعد آمده است.)

ضمیمه: نمونه دیگری از سستی آراء کتب «ملل و نحل»

ذکر نمونه‌ای دیگر، خالی از لطف نیست. عبد القاهر بن طاهر بغدادی (متوفای ۴۲۹) عالم سنی در کتاب مشهورش «الفرق بین الفرق»، صفحه ۴۷، «امامیه» را به عنوان یکی از زیرگروه‌های «رافضیان» معرفی نموده، و از میان آنان، درباره گروهی که می‌گوید «قطعیه» یا «اثنی عشریه» خوانده می‌شوند، شرحی ارائه می‌کند:

«اثنی عشریه یا قطعیه، گروهی از امامیه هستند که امامت را از [امام] جعفر صادق [ع] به پسر

ایشان [امام] موسی [بن جعفر(ع)] منتقل دانستند و به مرگ [امام] موسی [بن جعفر(ع)] قطع پیدا

کردند، و پنداشتند که امام پس از ایشان، [امام] محمد بن الحسن [ع] یعنی نوه [امام] علی بن موسی

الرضا [ع] است. به آنان اثنی عشریه نیز گفته می‌شود، زیرا امام منتظر را به این وصف می‌شناسند

که نَسَب دوازدهم وی به [امام] علی بن ابی طالب [ع] می‌رسد.»

البته روشن است که این تعلیل صحت ندارد و امام عصر(ع) از نسل هفتم فرزندان امیرالمؤمنین(ع)

هستند، نه دوازدهمین. اما ادامه سخن:

«درباره سن این دوازدهمین، در زمان رحلت پدرش، اختلاف کردند. بعضی گفتند که وی در

آن وقت چهار سال داشته، و برخی گفتند هشت سال. درباره حکم [امامت] وی نیز اختلاف کردند.

گروهی پنداشتند که وی در آن وقت امام و واجب الطاعة بوده است. گروهی پنداشتند که وی در

آن زمان امام بوده، اما تا زمانی که به سن بلوغ برسد، مرجع بیان احکام، علما بوده‌اند؛ و در آن

زمان، امامت وی تحقق و اطاعتش وجوب یافت، و اکنون با وجود غائب بودن، امام واجب الطاعة

است.»

درباره این تقسیم‌بندی اخیر باید گفت در کتاب‌های «المقالات و الفرق» و «فرق الشیعه» که مؤلفین

آنها شیعه بوده و هر دو در زمان غیبت صغری می‌زیسته‌اند، هیچ ذکری از یک گروه شیعه که به امامت

حضرت محمد بن الحسن(ع) اعتقاد داشته، ولی تحقق امامت ایشان را متوقف بر بلوغ ایشان می‌دانسته‌اند،

وجود ندارد؛ و به نظر نمی‌رسد بتوان از اعتقاد «ضرورت مراجعه به فقها در دوران غیبت صغری» که در

عبارات بالا گذشت، ردّ پا و اثری در تاریخ یافت شود؛ مگر آن که کسی خیال کند مراجعه به نواب اربعه در

غیبت صغری از این باب بوده، که بطلان چنین عقیده‌ی فرضی هم بسیار واضح است.

اما نکته جالبی در این جا هست. ابوالحسن علی بن اسمعیل اشعری که متوفای ۳۲۴ است، در «مقالات الاسلامیین»، صفحه ۳۰، شبیه مطالب فوق را درباره امام جواد (ع) ذکر کرده و به نظر می‌رسد بغدادی، صاحب «الفرق بین الفرق» که حدود یک قرن پس از او می‌زیسته، این موضوع را از او گرفته ولی به دوران امام عصر (عج) نسبت داده است.

در زیر، عباراتی را که این دو عالم فرقه‌نگار، یکی درباره امام نهم، و دیگری عیناً راجع به امام دوازدهم ذکر کرده، در چهار بند بازگو و مقایسه می‌کنیم. ملاحظه فرمایید که بخش بخش مطالب مانند یکدیگر، و گاهی حتی الفاظ و تعبیرات مشابه است:

۱- فرق: واختلفوا فی سن هذا الثانی عشر عند موت ابیه فمنهم من قال کان ابن اربع سنین ومنهم من قال کان ابن ثمانی سنین.

مقالات: و اختلفت الروافض القائلون بامامة محمد بن علی بن موسی ... ان اباه توفی وهو ابن ثمانی سنین و قال بعضهم بل توفی و له اربع سنین.

۲- الفرق: واختلفوا .. فمنهم من زعم أنه .. کان إماما عالما بجميع ما يجب أن يعمله الإمام وکان مفروض الطاعة علی الناس.

المقالات: فزعم بعضهم انه كان في تلك الحال اماما واجب الطاعة عالما بما يعلمه الائمة من الاحكام وجميع امور الدنيا.

۳- الفرق: ومنهم من قال كان في ذلك الوقت إماما علی معنی ان الامام لا يكون غيره.

المقالات: و زعم بعضهم انه كان في تلك الحال اماما علی معنی ان الامر كان فيه و له دون الناس و علی انه لا يصلح ... احد غيره.

۴- الفرق: و كانت الاحكام يومئذ الى العلماء من اهل مذهبه الى أوان بلوغه فلما بلغ تحققت إمامته و وجبت طاعته.

المقالات: ولكن الذي يتولى الصلاة لهم و ينفذ احكامهم في ذلك الوقت غيره من اهل الفقه و الدين و الصلاح الى ان يبلغ المبلغ الذي يصلح.